



«جمله‌های معترضه» گزیده اشعار عباس احمدی را انتشارات تکا (توسعه کتاب ایران) در ۲۶۳ صفحه منتشر کرده است. این گزیده اشعار شامل حدودا ۸۰ غزل، ۴ مثنوی، یک قصیده، یک چهارپاره، چند رباعی و دوبیتی، ۴ شعر سپید و ۱۲ شعر طنز است.

در واقع، بیشتر مخاطبان در سال‌های اخیر عباس احمدی را با شعرهای طنزش شناختند که این شناخت بیشتر هم به برکت برنامه «قندپهلو» و نظایر آن در سیما میسر شد. اگرچه این شاعر متولد ۱۳۵۷ تهران است اما فعالیت خودش را از سال ۱۳۷۰ آغاز کرده است. از بررسی اشعار احمدی در قالب‌های متعدد می‌گذریم که گزیده‌هایش به یک تا چند شعر ختم می‌شود. درباره اشعار طنز هم که باید فرصتی جداگانه فراهم کرد؛ هرچند اغلب اشعار طنزپردازان ۲-۳ دهه اخیر بیشتر فکاهی است

انتشارات سوره مهر تحت عنوان «شعر معناگرا» تعدادی مجموعه غزل (شاید هم با دیگر مجموعه شعرهای کلاسیک) از شاعران زیر ۳۰سال منتشر کرده است. گویا انتخاب شاعران این مجموعه و لایند انتخاب غزل‌های این افراد هم در هر مجموعه، به انتخاب و گزینش شاعر معاصر فاضل نظری انجام می‌گیرد. این سلسله مجموعه‌ها به هر نیتی که منتشر شده، بی‌شک آثاری مثبت از خود به جا خواهد گذاشت؛ به شرطی که ابتر نماند و ادامه پیدا کند، چون کار موقت و نیمه‌کاره تاثیر موقت و مقطعی خواهد گذاشت. از طرفی، وقتی کار ادامه پیدا کرد، معنایش این است که از ابتدا روی این پروژه فکر شده و قرار است ایجاد جریانی ماندگار کند، حالا در حد و اندازه‌ها و ابعاد خودش. اما با این همه، عنوان و نام این حرکت روشن نیست و وضوح ندارد و در لافافه نوعی جانبداری و ارزش‌گذاری در آن است که آن را مخدوش می‌کند و خواسته و ناخواسته درصدد نفی یا کمتر نشان دادن اشعار دیگر، بویژه غزلیات دیگر از شاعران جوان است. اینکه بخشی از غزل امروز از جوانان زیر ۳۰ سال را تفکیک کنیم و غزل‌ها یا اشعاری را زیر نظر شاعاری مشهور و برطرفدار، معناگرا بنامیم، یعنی قبل از هر شرط و قراری، معناگرایی را اصل و ارزش اول و حقیقی قلمداد کرده‌ایم (خاصه اینکه هنوز واژه «معنا» در خود و با خود معنای برتر و برحق‌بودن را در فرهنگ‌ها القا می‌کند و این القا نزد عوام و بخش عمده‌ای از خواص، هنوز که هنوز است معنایش توجیهی غیرقابل برگشت دارد). یعنی مابقی غزل‌ها و اشعار (حال منهای آنهایی که قرار است از ایشان هم شعر منتخب کنیم) معناگرا نیستند، یا اگر هستند کمتر معناگرایند، یا کلا معناگرا نیستند و ارزش کمتری دارند، چون فقط لفظند و لفاظی‌اند و بازی‌اند و لابد به همین سبب و دلیل و واسطه نیز همه‌شان در سطح قرار دارند یا حداقل پایین‌تر از معناگرایی قرار می‌گیرند و… زاینده می‌شود و می‌توان زایندا می‌بینید که عنوان دچار مشکل اساسی است، هرچند بعید نیست این مجموعه‌ها (این پروژه) بیشتر به نیت جلوگیری از جریان غزل لفاظ و سطحی به وجود آمده باشد؛ جریانی که فقط حرف می‌زند و کلمه مصرف می‌کند و بدتر از این، راه ابتثال را با این کار و با حرف‌هایی که

تا طنز.

غزل‌های احمدی بیش از ۷۰ درصد از اشعارش را شامل می‌شود. اغلب اشعار «جمله‌های معترضه» که گزیده اشعار عباس احمدی است، اشعار آیینی است و پس از آن اشعار دفاع مقدسی و اشعاری است که در وصف و مقام بزرگان دین و بزرگان انقلاب از حضرت امام خمینی تا آیت‌الله طالقانی و… سروده شده و این نشان می‌دهد اغلب اشعار این شاعر در کل نیز باید در همین حال و هوا سروده شده باشد. البته در این گزیده، غزل‌هایی هم در ستایش اصفهان و دانشجویانی که فلان جا جاده ساختند و شعرهای سیاسی که در دم گروه‌ها و افرادی که در انقلاب اهل تسامح‌اند و چه‌اند و چه‌اند سروده شده است و این یعنی در این گزیده اشعار کمتر باید به دنبال اشعار عارفانه و عاشقانه گشت؛ هرچند گاه نگاه و

یادداشتی بر «جمله‌های معترضه»، گزیده اشعار عباس احمدی

عشق و عرفان در اشعار آیینی و دفاع مقدسی

- الف‌گیلویی

احساس‌های عارفانه و عاشقانه بسیار زیبایی در اشعار آیینی و دفاع مقدسی او می‌درخشد: «ای نام تو خوشیوتر از الاله و شب‌بو یک عالمه گل کاشته‌ای در خم ابرو خورشید هم از شرق دو چشم تو می‌آید از صبح که در بند کنی حلقه گیسو از دانه اشک دل زوار تو رویید بر گرد ضریح تو چنین حلقه بازو مشغول طواف حرمت هر چه کبوتر مهمان صفای قدمت هرچه پرستو تصویر فلک یک‌سره در صحن تو پیداست از بس که بدان بال ملایک زده جارو تا صید کند یک نظر از گوشه چشمت صیاد زده ناله که: یا ضامن آهو»

این هم از آن دسته اشعار عارفانه با مایه‌های کمی از عاشقانگی؛ غزلی که در وزن شورانگیز خود، احساس عرفانی را در شعر مضاعف می‌کند:

غریب و خسته وامانده، در اقیانوس شیدایی دل دریایی من با هزاران دزد دریایی نمی‌دانم چرا دست از گلویم بر نمی‌دارد در این سیلابی اشک و گریه‌ها این بغض

تمام لحظه‌های من پر از کابوس و تردید است از آن روزی که اهریمن به گوشم خواند لالایی و طعم پرفریب میوه ممنوع ما را برد از اوج آشنایی تا پس پرچین تنهایی دلم اما هنوز آنجاست، این را خوب می‌دانم رها خواهد شد این یوسف از افسون زلیخایی دل معصوم ما در غارت ابلیس، پرپر شد مگر احیا کنیم آن را به آیین اهورایی» یکی از ویژگی‌های شاعرانی که شعر طنز می‌گویند، این است که این طنز در اشعار جدی‌شان نیز تا حدی سرایت می‌کند، آنگونه که گاه آن را به هر دو صورت می‌توان خواند: «در جاده تقدیر اگر دید نداریم پیداست به مهتاب هم امید نداریم

نگاهی به مجموعه غزل «از تو چه پنهان» اثر مجید ترکابادی

معنای چه؟! چه معنایی!؟

- وارش گیلانی

شسته و رفته و تر و تمیز و جاقفاده است و مهم‌تر از همه، غزلی سالم است؛ غزلی سالم و محکم که برای خوب و درست نشان‌دادن خود، مثل اکثر غزل‌های امروز جوانان، نیازی به در و دیوار زدن و از این شاخه به آن شاخه پریدن ندارد. اینها همه نعمتی است برای غزلی که می‌خواهد متین و سنگین باشد: «اگرچه دور و برم دوست هست، همدم هست

گمان مَبَر که در این روزگار محرم هست شبی برابر آئینه با خودم گفتم میان آن همه عاشق به یاد من هم هست؟ اگرچه هیچ‌کسی نیست یاد من دیگر هزار شکر به یادم هنوز هم عمت هست



یادداشتی بر «جمله‌های معترضه»، گزیده اشعار عباس احمدی

عشق و عرفان در اشعار آیینی و دفاع مقدسی

- الف‌گیلویی

ما عاشق بدسابقه بودیم، اگرنه در سابقه دوست که تردید نداریم« «تو را تا ناکجاآباد دل دنبال خواهم کرد و عشقت را درون خاطراتم چال خواهم کرد همین حالا برایت می‌نویسم نامه‌ای از زخم و آن را از طریق واژه‌ها ارسال خواهم کرد» و آن را از طریق واژه‌ها ارسال خواهم کرد» گاهی نیز به گونه‌ای است که در کل فکاهه

و طنز است، آنجا دیگر در کارش موفق نبوده و اصلا معلوم نیست چرا آن را در بخش اشعار طنز نیاورده، مثل غزل ذیل:

«شاعر درون واژه «خود» گیر کرده است مثل کنتش که توی کمد گیر کرده است شاعر دلش به اخر سیگار می‌کشد در بند تیپ و سبک و متد گیر کرده است شاعر کپک زده قلمش و زبان او تیغی که در نیام نخود گیر کرده است جای قصیده و غزل او قیلیم گفته است اما در اولین اپیزود گیر کرده است … هی شعر گفته‌ایم و هی از شعر گفته‌ایم با این ردیف، این که نشده، گیر کرده است» نکته دیگر اینکه این ویژگی آنگاه برجسته می‌شود که شعر شاعرانی از این دست را دوصدایی کند؛ آنجا که توأمانی و تلفیق شعر جدی و طنز، ملاحظتی چنان به خود می‌گیرد که نه از این طرف بی‌نکم می‌شود و نه از آن طرف شور:

«دیگر نشان روح در این تن نمانده است گویی کسی درون من من، نمانده است بر گور این جنازه در حسرت کفن حتی میحال فاتحه خواندن نمانده است تاریخ مصرف دل من هم گذشته است از عشق، آه! یک سر سوزن نمانده است از خاطرات کودکی‌ام غیر چاه زخم از قصه منیزه و بیژن نمانده است گیرم که در تو عاطفه شعر مانده است نایی برای شعر سرودن نمانده است» اگرچه در اشعار آیینی و دفاع مقدس تاثیر نگاه و زبان طنز و فکاهه احمدی، به واسطه صلابت و اندوختگی و قدسی‌بودن موضوع،

خوشش نمی‌آید که شاعر یا هرکس دیگری از آن بالا در مقام دانای کل سخن بگوید و دیگران فقط شنونده و بلغورکننده حرف‌های گهربار پر از معنای او باشند که:

«من بابت یوسفی که بتوان او را خرید یا برای خریدن باشد، کلاف کهنه نخ هم نمی‌دهم»

«عشق بدی را ندیدن است. تو زیباترین نبودی، من تو را ماه خواندم! این است عشق!» (معنی کرمانشاهی: تو زیبا نیستی، من عشق زیبااقرین دارم)

«اولین قدم برای شنیدن، گاهی سکوت کردن است. تو سکوت کن! دنیا پر از صداست!» «لذت با هم پریدن معنایش عشق است، ای دوست! دوست اگر نباشد، آسمان قفسی بزرگ است»

شاعر که نباید مثل معلم‌های در کل کلیشه‌ای شده (نه معلمان جان دل و آگاه و اهل اشاره و ایجاز و درست‌گفتار و درست‌کردار) حرف بزنند و هی دانش اجتماعی و مدارج تعلیمی و تربیتی‌اش را به رخ مخاطب بکشند (آن هم همه آن حرف‌هایی را که یکی دو سه شبه می‌توان آموخت!). مگر مخاطبان شاگردان او هستند؟! شاعر باید یک دنیا حرف را از زبان تصویر و تخیل و تشبیه و استعاره و… و با جانی شوریده و با اندیشه‌ای ضد کلیشه‌ای که اهل کشف و شهود و الهام است بزند؛ تا حدی مثل بیت ذیل که زیبایی شاعرانه مصراع اول، زهر نصیحت‌گر مصراع دوم خود را می‌گیرد و از نور معرفت خود (نه صرفا از خشکی معنای خود) بر آن می‌تابند:

«دل سیب‌های سرخ برای نجیدن است /این بستنم مقدمه دل‌پزیدن است» نه اینکه مثل ابیات ذیل که متأسفانه ادامه همین بیت بالایی هستند (و معانی نثرگونه‌اش نیز در بالا عینا آمده است)، خشکی معنای کلیشه‌ای خود را از بالا چون سنگ و کلوخ بر سر مخاطب بکوبد: «حتی کلاف کهنه نخ هم نمی‌دهم بالای یوسفی که برای خریدن است زیباترین نبودی و من ماه خواندمت این است عشق، عشق بدی را ندیدن است! دنیا پر از صداست، تو گاهی سکوت کن گاهی سکوت گام نخست شنیدن است بی‌دوست آسمان قفسی می‌شود وسیع ای دوست! عشق لذت با هم پریدن است.»

نقدی بر مجموعه شعر «چیدن کلمات روی بند رخت» سروده عباس باقری

تنها دل سپرده شعر

حمیدرضا شکارسوری: «چیدن کلمات روی بند رخت» یک مجموعه یا یک کتاب شعر نیست، بلکه مجموعه شعری است مرکب از ۱۸ کتاب (با به قول خود شاعر، هیجده بهره) شعر! در هر کدام از این کتاب‌ها «عباس باقری» شعرهای نو و غالبا کوتاهی را گردآوری کرده است که دارای عناصری تکرارشونده هستند. این عناصر شعرهای هر کتاب را منسجم ساخته به گونه‌ای که چینی جز این برای این ۲۶۸ شعر کوتاه ممکن نبود. مثلا در بخش هشتم تمام شعرها با عبارت «چه رنجی می‌کشد» آغاز می‌شود. در این بخش موضوعات و درون‌مایه‌ها متفاوتند اما فرم شعرها شباهت و بلکه گام بر یکدیگر مطابقت دارد:

چه رنجی می‌کشد /باران /وقتی /با چوبدست چوپان /از شاخه‌های ابر نمی‌افتد!

چه رنجی می‌کشد /کوچه /وقتی /اعبران را / به بن بست می‌برد!

اما در بخش نهم با درونمایه و موضوع جنگ روبه‌رو می‌شویم، بدون آنکه فرم خاصی، شعرها را مقید به نظمی خاص کند:

پایان جنگ / سکوت است / این راز را / فقط مردگان می‌دانند

از من چه ساخته‌ست /جنگ! /یک ماشه تفنگ / در رو به روی هر که بگوید نه!

در واقع در بخش هشتم، این فرم است که موجب تقسیم‌بندی شده است و در بخش نهم، درونمایه و محتواست که شعرها را گرد هم آورده است. به عبارت دیگر «چیدن کلمات روی بند رخت» حکایت فصل‌بندی شعرها از نظر فرمی یا محتوایی است.

اشعار گردآمده این مجموعه تقریبا به تمامی کوتاه‌ند. این رویکرد توجه باقری را به نوعی سراسریش نشان می‌دهد که در این سال‌ها پررونق هستند و از خواندن آنها استقبال هم می‌شود. گسترش فضای مجازی خصوصا اینستاگرام نیز در این توجه و اقبال قطعا موثر بوده است. به این ترتیب شعر، ساختار خود را با گفتمان‌های اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جهان و کشور هماهنگ کرده است. هوشیاری شاعر همیشه حاصل سرپیچی شاعر از گفتمان‌های غالب نیست، بلکه گاه این تبعیتی آگاهانه از مقتضیات است که هوشیاری شاعر را نشان می‌دهد. باقری با توجه به سابقه خویش در سنتی‌سرایي و تجربه مضمون‌سازی در ابیات کوتاه و بلند، حالا همان تئوان و انرژی را در ظرف کوچک شعر کوتاه به کار می‌برد. بنابراین مجموعه مورد بحث، تا جا دارد از مضامین کهنه و نو لبریز شده است. با این حال شگرد اکثر شعرها، پایان‌بندی نامنتظره و تکان‌دهنده نیست. گویا شاعر تصمیم گرفته است سطرهای قطعه شعر کوتاه خود را همگن و هم‌تراز کند، به گونه‌ای که انرژی تاثیرگذار شعر در طول شعر بخش می‌شود و صرفا در پایان‌بندی متمرکز نمی‌شود. این روال درست برعکس روال شعر کوتاه روزگار ماست و درست مثل این است که ضربه مصرع پایانی را از رباعی و دوبیتی بگیرید به خودی خود این شیوه سرایش نه مثبت است و نه منفی ولی باید پذیرفت که به تجربه صدها سال رباعی و دوبیتی‌سرایي، پایان نامنتظره، نه تنها شعر را لذت بخش‌تر می‌کند، بلکه با ضربه خود موجب ادامه شعر در ذهن مخاطب می‌شود. به نمونه‌های زیر توجه‌بفرمایید:

بره‌های موسی / او گرگ گرسنه صهیون /رها /در صور، غزه، قانا

باران /تفاخر ابر است /هنگام که شدن از دریا انگار روایتی خطی با شروع هر شعر آغاز می‌شود و نرم و قابل انتظار در پایان شعر به انتهای خود می‌رسد. اما در شعرهای زیر، پایان‌بندی‌ها ناگهانی و چکش‌وارند و بیشتر بر حافظه مخاطب تاثیر می‌گذارند و ماندگار‌ترند:

عشق /اقیانوسی ست شورشگر /واخزیده در صدف

به درختچه‌های کوبری چه بگویم /اگر از من بپرسند /آنجا /کنار ساحل دریا، چه می‌کنی؟ در این شعرها نه اینکه پایان‌بندی به شعر مرتبط نباشد اما رابطه خلق شده توسط شاعر کمی تا قسمتی دورتر شده است و شبکه روابط درست در سطر آخر آشکار می‌شود. پس شعر دارای منطقی درونی است اما این منطق را در واپسین سطر به رخ می‌کشد.

عباس باقری همان‌قدر که در این مجموعه به فرم در بعضی از بخش‌ها توجه کرده است، در بعضی دیگر از بخش‌ها بشدت اجتماعی و سیاسی می‌نویسد. این مجموعه گویای این مطلب است که او در شاعری سلوکی معتدل و میانه‌رو دارد و نه به فرم‌گرایی و نه به محتواگرایی سرسپرده نیست و تنها دل سپرده شعر است. شعری که گاه به خودنمایی زبان و خود متن تمایل پیدا کرده است و گاه به محتوایی برون متنی و البته گاه به هر دو قاجار /قار قار کلاخی‌ست /در باغ قین